

## روشنفکران و حوزه، تعامل، تخالف، تنافر

یادداشت دکتر علی اصغر غروی

سه شنبه ۰۸ بهمن ۱۳۸۷

روشنفکری دینی، تحقیقا یک جریان متعلق به یک دوره تاریخی خاص نمی‌باشد و حتی یک پدیده سر برآورده در یک محدوده جغرافیایی ویژه نیست. به‌طور کلی همه انبیا و رسولان الهی خود پدیدآورنده این نحله فکری و متعلق به آن هستند. هر پیامبری به هنگام ظهور و ابلاغ رسالت خود دو دسته از معارضیان و مخالفان را در برابر خود می‌یافت. گروهی که به مقابله علنی و رودررو اقدام می‌کردند و حتی مسئله را از محاجه‌های کلامی و ناسزاگویی و تهدید به میدان جنگ و قتل می‌کشاندند و دسته دیگر یا از ابتدا یا پس از شکست در میدان نبرد خود را وارد جرگه دینداران می‌کردند و به تخریب بلاغ رسولان الهی می‌پرداختند. قرآن در بیان حالات انبیا پیوسته هر دو جریان مخالف را برای هر پیامبری متذکر می‌شود. برای رسول اسلام هم این رویداد رخ نمود و جریان روشنفکری دینی در متن کتاب و عترت راه خود را در پیش گرفت که این نیز از آن دو آفت مصون نماند. آنچه را عترت از دین الهی می‌فهمید و با چنگ و دندان در پی تحقق آن بود نه ظاهر دین و احکام بود و نه باطن آن، نه صرفا احکام بود و نه تماما معنا، بلکه هر دو با هم. اما اساس در تربیت دینی آن چیزی بود که پیامبر خود فرموده بود «من برای به کمال رساندن مکرمت‌های اخلاق مبعوث گشته‌ام».

قرآن در بیان حالات انبیا پیوسته هر دو جریان مخالف را برای هر پیامبری متذکر می‌شود. برای رسول اسلام هم این رویداد رخ نمود و جریان روشنفکری دینی در متن کتاب و عترت راه خود را در پیش گرفت که این نیز از آن دو آفت مصون نماند. آنچه را عترت از دین الهی می‌فهمید و با چنگ و دندان در پی تحقق آن بود نه ظاهر دین و احکام بود و نه باطن آن، نه صرفا احکام بود و نه تماما معنا، بلکه هر دو با هم. اما اساس در تربیت دینی آن چیزی بود که پیامبر خود فرموده بود «من برای به کمال رساندن مکرمت‌های اخلاق مبعوث گشته‌ام». این تقابلی که در کربلا به اوج خشونت و رویارویی رسید، آهسته‌آهسته وارد مقولات فکری شد. شاید بتوان به درستی مدعی شد که بعد از عترت رسول اسلام، آن گروهی که به صحت و امانت از دستاورد پیامبر اسلام پاسداری کرد حکما بودند که هم به احکام ظاهری دین پایبند بودند و هم گوهر دینداری را در رشد اخلاق انسانی و تجلی صفات الهی در انسان می‌دانستند و خود عامل بدان بودند. از همین روست که می‌بینیم حکمت در دامان عترت رشد یافته و نه در زیر لوای سنت به معنای معروف آن. به تحقیق می‌توان گفت جامعه دینداران و به‌طور کلی امت اسلام تا ۱۰۰ سال پیش که دین با چالش‌های جدی عصر حاضر مواجه شد در این اندیشه نبود که باید برای دیندار باقی ماندن خود چاره‌ای بیندیشد که به جهت غرق شدن در دریای خرافات قابل عرضه کردن به انسان از طراز متفکر و اندیشمند نه بود و نه می‌باشد. شیعه بیش از اهل سنت دچار این آسیب و آفت گشته بود و بنابراین بیشتر هم محتاج پالایش دین. اما در هر دو نحله شیعه و سنی اکنون مذهب، محافظان و پاسداران رسمی پیدا کرده است که هم درس دین می‌دهند و هم آن را تبلیغ می‌کنند و آنچه را که اینان انجامش را در چارچوب وظایف خود قرار داده‌اند، آن چیزی نیست که بشود به عنوان دین تامین‌کننده سعادت و نیکبختی بشر امروز ارائه داد. دسته‌ای که می‌خواست و می‌خواهد دین به عنوان

مربی اخلاق بشر باقی بماند، چه در لباس پاسدار رسمی دین و چه در لباس دیگر، نتوانست در جدار صلب و سخت مراکز رسمی تعلیم و تعلم آن که حوزه‌های علمیه می‌خوانیم، منفذی ایجاد کند و هنوز هم در این کوشش توفیقی حاصل نکرده است. اما در اثر این جدیت‌ها، حقایق جالب توجهی رخ نموده است یکی آنکه جریان روشنفکری دینی - حتی در کشورهای اهل سنت - بی‌آنکه پشتیبانی حوزه‌های رسمی دین را داشته باشد به صورت انتزاعی افتان و خیزان به راه خود ادامه داده است. دیگر آنکه هر جا مبانی اندیشه این جریان به تفکرات حاکم بر حوزه‌ها نزدیک شده خود دچار رکود و درماندگی گشته و سه دیگر آن‌که هر عضوی از اعضای حوزه‌ها که خواسته است از درون به اصلاح بپردازد، به هیچ‌وجه تحمل نگشته و به ابزار گوناگون پای او از حضور در مدرس‌های حوزوی بریده شده حتی اگر به تن حضور داشته به فکر از آنجا مردود گشته است. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان نام برد. علامه سیدمحمدحسین طباطبایی صاحب‌المیزان که چون به تفسیر قرآن و تدریس و تعلیم حکمت و عرفان در قلب حوزه پرداخت مطرود شد و شرکت‌کننده در مدرس او مواجه با خطراتی بود از جمله قطع حقوق حوزوی. بعد از او تلمیذی نتوانست راه او را ادامه دهد. گویا انتظار مرگ او می‌رفت تا این رویه ناپسند در حوزه به دست فراموشی سپرده شود. مرحوم سیدمحمد طالقانی چون فضایی برای فعالیت فکری خود در حوزه نیافت بیرون از حوزه را برای طرح اندیشه‌های نو برگزید و نیز آیت‌الله مرتضی مطهری حوزه را مکان مناسبی برای مطرح ساختن تفکرات روشنگرانه خود نیافت و از آنجا کوچ و در نقطه دیگری رحل اقامت افکند. حکیم علامه مرحوم آیت‌الله سیدمحمدجواد غروی اصفهانی که یک قرن تمام کوشش کرد تا تحولی در نوع نگرش حاکم بر حوزه‌های علمیه پدید آورد، نه تنها مدرس و حجره را از او بازپس گرفتند بلکه عرصه تبلیغ در خارج از حوزه را هم بر او تنگ کردند، تا جایی که در اوایل دهه ۵۰ شمسی خود از تبلیغ منبری استعفا داد و به کار تالیف و کتابت پرداخت. متفکران جدید حوزه هم به همین سرنوشت دچار گشته‌اند؛ مثل محسن کدیور، حسن یوسفی اشکوری و سید محمد خاتمی که از حوزه خارج شده‌اند و افراد دیگری نیز که در حوزه‌ها هستند ولی بافته جدا تافته‌اند و هر لحظه در معرض اتهام. و از بیرون حوزه‌ها هم اندیشمندانی چون مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و شریعتی و امثال او مورد شدیدترین حملات و تهاجمات کلامی قرار گرفتند. پس آنچه را که تاریخ قدیم و جدید از این دو جریان در پیش روی ما می‌نهد، به هیچ‌وجه حاکی از تعامل بین آنها نیست. یعنی اثرگذاری و اثرپذیری. بلکه به جای تعامل و در پی آن عصری و هر روز کردن و کار آمد نمودن دین، آنچه مشهود است تقابل و تنافر بوده است. ولی قطعاً این وضع قابل دوام و به نفع دین نیست و دور نیست آن زمانی که حوزه‌های علمیه شیعه و سنی خود اقدام به برچیدن حصار می‌کنند که قرن‌ها اندیشه دینی را در آن محصور و محبوس نموده‌اند. به امید آن روز و برای هر چه نزدیک‌تر کردن آن باید بزرگان حوزه‌ها، با عبرت‌آموزی از تاریخ، برای بقای خود و دین نیز، اقدامی جسورانه کنند و حصارها را فرو ریزند و راه رشد اندیشه دینی را باز کنند تا این تخالف و تنافر بین روشنفکری دینی، و دینداری سنتی تبدیل به تعاملی سازنده در راستای تعالی کمالات و اخلاق انسانی - الهی گردد